
فطری بودن زبان نهج‌البلاغه

محمد رضا پیرچراغ *

تاریخ پذیرش: ۹۸/۹/۱۴

تاریخ دریافت: ۹۷/۵/۱۳

چکیده

امروزه مباحث نوین زبان‌شناسی جدید، مورد توجه و اهتمام اندیشمندان معاصر اسلامی در حوزه‌های متعددی قرار گرفته است، از جمله بحث مربوط به حوزه زبان دین و زبان متون دینی که خاستگاه اصلی آن دنیای غرب به شمار می‌رود. فطری بودن زبان، از جمله نظریات مهمی است که در بین مفسران و متکلمان در حوزه قرآن مطرح گردیده و تاکنون واکاوی آن در حوزه متون دینی دیگری همچون نهج‌البلاغه صورت نگرفته است. بر این اساس در این مقاله به دنبال آن هستیم تا با بررسی اصطلاحی زبان فطرت و بیان ویژگی‌های آن اثبات نماییم که زبان نهج‌البلاغه هم در حوزه محتوا و هم در حوزه روش، زبان فطری بوده و ویژگی‌های آن اعم از عمومیت و جهانی بودن، فراگیری، ثبات و ... را دارد. در همین راستا، تعریف لغوی و اصطلاحی «فطرت» و کاربرد آن در نهج‌البلاغه و بیان ویژگی‌های امور فطری، ابعاد گوناگون این نظریه در خصوص نهج‌البلاغه انجام گرفته است.

واژگان کلیدی

زبان فطری، زبان نهج‌البلاغه، فطرت، توحید، فطرت انسانی.

طرح مسئله

امروزه مباحث نوین زبان‌شناسی در حوزه‌های گوناگون دانش‌های اسلامی مورد توجه اندیشمندان قرار گرفته است. یکی از مهمترین آنها مباحث مربوط به حوزه زبان دین و زبان متون دینی است. خاستگاه موضوع زبان دین در ساختار کنونی آن، دنیای غرب بوده که بر اثر عوامل متعددی از جمله تعارض‌های میان علم و دین (به‌ویژه کتب مقدس تورات و انجیل)، معناشناسی مفاهیم و جملات متون دینی در حوزه الهیات و اسماء و صفات الهی، مطالعه‌ی زبان و نمودهای آن به عنوان یک پدیده و... بوجود آمده و اندیشمندان مسیحی را به مطالعه جدی کتب مقدس واداشت تا تردیدهای بوجود آمده در این کتب را پاسخ دهند. (ر.ک: باستانی، ۱۳۸۵: ۱۸۱-۱۸۹؛ اعرابی، جعفری: ۱۳۹۵: ۴۱-۵۲؛ ترکمانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۵۱-۶۹) این اندیشه آرام آرام به کشورهای اسلامی راه یافت و مقوله «زبان دین و زبان قرآن» به حوزه مطالعات جدی این اندیشمندان وارد شد ولی این تلاش‌ها به حوزه‌های دیگر دین مانند روایات اسلامی و یا متون مقدس دیگری همچون نهج البلاغه راه نیافت. محاصل تلاش‌های مفسران و دانشمندان اسلامی، دادن پاسخ به سوالاتی مانند «خداوند با چه شیوه‌ای با بندگان خود سخن گفته است؟ و آیا متون دینی که منبعی وحیانی دارد، منطق گفتمان و زبان خاصی مانند زبان عالمان رشته‌های گوناگون از قبیل فلاسفه، عارفان و هنرمندان و مانند آن دارد یا همچون گفتمان عموم عقلا و زبانی عرفی است؟ یا آنکه شیوه دیگری برای آن متصور است؟ بود. از جمله نظریات مهمی که در حوزه‌ی زبان دین از آن سخن گفته شده، دیدگاه زبان فطرت است. منظور از زبان در اینجا، «لغت و خط و نگارش» نیست؛ بلکه مراد، دستیابی به مقصد و منظور اصلی و نیز تبیین شیوه گفتار گوینده‌ی سخن است. این مقاله در پی اثبات دیدگاه زبان فطری برای متنی دینی مانند نهج البلاغه است و بیان می‌دارد که زبان و ساختار نهج البلاغه، باید سازگار و مطابق با فطرت انسان باشد؛ چراکه هدف اصلی و اساسی دین، هدایت همه انسان‌ها، در همه اعصار و زمینه‌ها بوده و این هدف، زمانی عملی و ممکن است که زبان آن دین نیز دارای ویژگی‌های فوق باشد و تنها زبانی که قادر است این ویژگی‌ها را دارا باشد، زبان فطرت است که مشترك همه انسان‌ها در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست و هر انسانی با آن آشنا و از آن بهره‌مند است.

بررسی موضوع زبان نهج البلاغه به طور عام و فطری بودن زبان نهج البلاغه به‌طور خاص، کمتر مورد عنایت محققان قرار گرفته است؛ به‌طوری که می‌توان کل آثار این حوزه را منحصر در پژوهش «هماهنگی زبان نهج البلاغه با زبان قرآن» (فاضلیان، ۱۳۹۲/۱۱۷-۱۲۸) دانست که در آن به مقوله‌ی

فطری بودن زبان نهج البلاغه در حد چندسطر و خیلی کلی پرداخته شده است؛ ولی آثار و مقالات متعددی به موضوع زبان قرآن از منظرهای متعدد پرداخته است؛ همچون محمدباقر سعیدی روشن در کتاب‌های تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن (سعیدی روشن، ۱۳۸۵) و زبان قرآن و مسائل آن (همو، ۱۳۸۹)، مقصود فراستخواه در زبان قرآن (فراستخواه، ۱۳۷۶)، ابوالفضل ساجدی در کتب زبان دین و قرآن (ساجدی، ۱۳۸۳) و زبان قرآن با نگاهی به چالش‌های کلامی تفسیر (همو، ۱۳۹۲) که در همگی آنها به مقوله‌ی فطری بودن زبان قرآن به عنوان موضوع مستقل پرداخته نشده و در ضمن کتاب عباراتی که نشان از این مهم داشته باشد یافت می‌شود. مقاله‌ی «فطری بودن زبان قرآن» (خوش‌منش، ۱۳۹۲/۸۵-۱۰۰) اثر قابل توجهی است که به مفهوم فطری بودن زبان قرآن اشاره دارد. در مقاله‌ی حاضر ضمن مطالعه کامل این آثار به بررسی این موضوع یعنی بررسی زبان فطرت برای نهج البلاغه پرداخته و این اثر از این جهت که به‌طور مستقل به این مقوله پرداخته، نخستین کار پژوهشی است.

مقاله پیش‌رو در چهار بخش اصلی تنظیم یافته است:

- ۱) چیستی فطرت و کاربرد آن در نهج البلاغه؛
- ۲) چیستی زبان و زبان نهج البلاغه؛
- ۳) تبیین ویژگی‌های امور فطری و زبان فطری؛ ۴) ادله فطری بودن زبان نهج البلاغه.

۱. چیستی فطرت و کاربرد آن در نهج البلاغه

برای دانستن معنای یکی از واژه‌های قرآن یا نهج البلاغه و یا روایات معصومان (علیهم‌السلام)، ساده‌ترین، متداولترین و غیر قابل اعتمادترین روش این است که هم‌معنای آن را به زبان فارسی ذکر کنیم؛ به عنوان مثال واژه کافر را بی‌ایمان و ظالم را ستمگر و ذنب را گناه معنی کنیم؛ در حالی که هرکس با زبان عربی آشنا باشد با اندکی تأمل تصدیق می‌کند که این واژه‌های هم‌معنا و به ظاهر نزدیک‌ترین معادل، حَقُّ واژه‌های اصلی را ادا نمی‌کنند. (لسانی فشارکی، ۱۳۸۵: ۶۳). در این بخش به تحلیل معنایی واژه «فطرت» در لغت و اصطلاح در بافت زبانی نهج البلاغه پرداخته و در ادامه کاربردهای مختلف واژه «فطرت» و ماده «فطر» و نیز مؤلفه‌های معنایی این واژه در کلام امام علی (علیه‌السلام) ذکر می‌شود.

۱-۱. معنای لغوی «فطرت»

فطرت از ریشه‌ی «فطر» به معنای شکافتن چیزی و ظاهر شدن از پس آن و بر وزن «فَعَلَة» است که بر چگونگی وقع یک فعل دلالت دارد که بعداً معنای آفرینش را هم به خود گرفته

است. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۴۳۸/۳)^۱ طبرسی اصل این واژه را به معنای شکافتن می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۲: ۳۷۴-۳۷۵) و راغب در مفردات می‌گوید: «فطر» به معنای شکافتن در طول است. (راغب، ۱۴۱۲: ۶۴۰) همچنین درباره‌ی آفرینش‌هایی همچون گیاهان اول بهار که نوعی شکافتن در آن است واژه‌ی فطر به کار رفته است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۹۲/۴، ۵۸-۵۵) همچنین معنای ابداع و ایجاد نمودن خداوند، خلق را به گونه‌ای که برای انجام فعل خاصی مناسب داشته باشد را ذکر کرده‌اند. (راغب، ۱۴۱۲: ۶۴۰) منظور از ایجاد اولیه و اختراعی از نظر علامه خلق از عدم و بدون ماده‌ی پیشین است. در این صورت معنای آن با خلقت متفاوت است زیرا خلقت در بردارنده‌ی نوعی ترکیب و صورت‌پردازی در ماده‌های موجود است. (طباطبایی، ۱۳۹۰: ۲۹۹/۱۰) از نظر شهید مطهری و مکارم شیرازی مقصود از خلقت ابتدایی که به آن ابداع هم می‌گویند خلقت غیر تقلیدی است. کار خدا فطر است و اختراع، ولی کار بشر معمولاً تقلید است یعنی قبلاً طبیعتی وجود دارد و بشر آن را الگو قرار می‌دهد. خداوند کار خودش را از یک صنعت دیگری تقلید نکرده و هر چه هست صنعت او است و مقدم بر صنعت او چیزی نیست. (مطهری، ۱۳۷۶: ۱۹-۲۰؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۷۸/۱)

ابن عباس می‌گوید: من معنای فطرت را نمی‌فهمیدم تا این که روزی دو اعرابی که بر سر چاهی نزاع داشتند برای حکمیت نزد من آمدند و یکی از آن دو گفت «أنا فطرتها» یعنی نخستین بار من آن حفر و احداث کردم و آنجا فهمیدم فطر به معنای شکافتن یا آغاز کردن و پدید آوردن است. (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۷۵/۸)

۱-۲. معنای اصطلاحی «فطرت»

فطرت در اصطلاح به معنای ساختار وجودی انسان است؛ ساختاری که خداوند انسان را بر مبنای

^۱ در مورد ریشه‌ی لغوی فطرت در بین متأخرین، راغب اصفهانی و بعد از او علامه طباطبایی به این نکته توجه کرده‌اند که ریشه اولیه این کلمه به معنای شکافته شدن از درون است، ولی در استعمال بعدی به معنای «آفرینش» به کار گرفته شده است و اینکه چرا کلمه «فطرت» را به معنای آفرینش به کار برده‌اند به درستی روشن نیست. شاید مقصود این بوده است که مثلاً لازمه آفرینش این است که پرده عدم دریده و شکافته می‌شود و شاید عنایت دیگری در کار بوده است که بر ما روشن نیست. به هر حال، پی بردن به ریشه لغت در اینجا معانی فطرت را چندان روشن نمی‌کند. کلمه «فَطَرَ» که در موارد زیادی از جمله در مورد خلقت آسمان‌ها و زمین به کار رفته، از همین ریشه و تقریباً مترادف با «خَلَقَ» است. وقتی که گفته می‌شود «فاطر السماوات»؛ یعنی «خالق السماوات» مورد استعمال آن بدون شك همان معنای آفرینش است همان گونه که در مورد آفرینش، کلمه «ابداع» هم به کار می‌رود. (بدیع السماوات و الارض) یعنی نو آفرین، به این معنا که زمین و آسمان را بر اساس یک طرح و نمونه قبلی نیافریده است. یعنی این طور نیست که آسمان و زمینی از قبل آفریده شده بود و خداوند بر اساس طرح آن، آسمان و زمین را آفریده باشد. این گونه تعابیر، نشانه ظرافت ادبی قرآن است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱: ۹۶-۹۷)



آن آفریده است و این مقوله با گذر زمان و تحول سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی از آفت‌های اختلاف و تبدیل محفوظ مانده است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۷-۲۸؛ خوش‌منش، ۱۳۹۲: ۸۶)

به بیان دیگر فطرت مانند طبیعت و غریزه امری تکوینی، غیر اکتسابی و جزو سرشت انسان و از غریزه آگاهانه‌تر است و انسان به خوبی می‌داند که چنین فطریاتی دارد. تفاوت فطرت و غریزه در این است که اولی ویژگی خاص انسان است ولی غریزه میان انسان و حیوان مشترک است؛ از این رو امور فطری امور تکوینی خاص انسان و فطرت به معنای گرایش‌ها به معنای شناخت‌ها و گرایش‌های غیر اکتسابی است که در نهاد آدمی قرار نهاده شده و او را از حیوانات ممتاز کرده است. فطرت و امور فطری دو کارکرد شناختی و احساسی - عاطفی دارد برای نمونه میل به حقیقت‌جویی و کشف مجهولات، درک و پذیرش ارزش‌های نیکوی اخلاقی انسانی همچون احترام به والدین و نفی ارزش‌های ناپسند مانند ظلم و خیانت از امور فطری شمرده می‌شود. (ساجدی، ۱۳۹۲: ۱۹۳-۱۹۴)

۱-۳. کاربرد واژه «فطرت» در نهج البلاغه

ماده «فطر» در نهج البلاغه ۱۴ مورد (۵ مورد در ساختار فعلی و ۹ مورد به شکل اسمی) به کاررفته است. از این تعداد ۴ مورد کاربرد فعلی «فطر» به صورت ماضی با واژه «فطر»، یک مورد به صورت مضارع به شکل «یُفِطِرُ» است. ۵ مورد از ساختار اسمی با کلمه «فطرة»، ۳ مورد با واژه «فاطر» و یک مورد با کلمه «افطار» ذکر شده است. از نظر معنایی باید گفت ۱۲ مورد در حوزه معنایی «آفرینش» بوده و در دو مورد باقیمانده به معنای بازکردن روزه یا همان «افطار نمودن» اصطلاحی ذکر شده است. در تمامی موارد فوق فاعلِ فَطَرَ، خداوند متعال است.

آیه	آدرس	متن عربی	ترجمه	واژه و ساختار آن
۱	خطبه ۱	فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ وَ نَشَرَ الرِّيحَ بِرَحْمَتِهِ	مخلوقات را با قدرت خود آفرید و با رحمت خود بادها را به حرکت در آورد.	فَطَرَ = فعل ماضی
۲	خطبه ۱	فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ	پس خداوند رسولانش را برانگیخت، و پیامبرانش را به دنبال هم به سوی آنان گسیل داشت، تا ادای عهد فطرت الهی را از مردم بخواهند.	فِطْرَتِهِ = اسم



۳	خطبه ۵۷	فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي فَيَأْتِي وَوُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَ سَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَ الْهَجْرَةِ	از من بیزاری نجوید، زیرا من بر فطرت الهی به دنیا آمده‌ام، و در ایمان و هجرت بر همه سبقت جسته‌ام.	الْفِطْرَةُ = اسم
۴	خطبه ۷۲	اللَّهُمَّ ... وَ جَابِلَ الْقُوبِ عَلَى فِطْرَتِهَا شَقِيهَا وَ سَعِيدِهَا	و ای آفریننده دل‌ها بر فطرت‌های خوبش: دل‌های رستگار و دل‌های شقاوت زده.	فِطْرَتِهَا = اسم
۵	خطبه ۹۱	بَدَايَا خَلْقِ أَحْكَمَ صُنْعِهَا وَ فِطْرَتِهَا عَلَى مَا أَرَادَ وَ ابْتَدَعَهَا	مخلوقاتی هستند که آفرینش آنها را استوار کرده، و آنها را بر اساس اراده متین خود به وجود آورده است.	فِطْرَتِهَا = فعل ماضی
۶	خطبه ۱۰۹	وَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ مَا يَرِيدُهُ مِنْ تَجْدِيدِ خَلْقِهِ أَمَّا السَّمَاءُ وَ فِطْرَتِهَا	و فرمان خدا در آفرینش دوباره در رسد. آنگاه آسمان را به حرکت آورد و از هم بشکافد.	فِطْرَتِهَا = فعل ماضی
۷	خطبه ۱۱۰	وَ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ فَإِنَّهَا الْفِطْرَةُ	و کلمه اخلاص که فطرت توحیدی است.	الْفِطْرَةُ = اسم
۹-۸	خطبه ۱۸۵	لَمْ يَشْرِكْهُ فِي فِطْرَتِهَا فَاطِرٌ وَ لَمْ يَعْنَهُ عَلَى خَلْقِهَا قَادِرٌ	کسی با او در این برنامه شریک نبود، و قدرتمندی در آفرینش آن او را کمک نداد	فِطْرَتِهَا = اسم فَاطِرٌ = اسم
۱-۱۰	خطبه ۱۸۵	أَنَّ فَاطِرَ النَّمَلَةِ هُوَ فَاطِرُ النَّحْلَةِ	آفریننده مورچه همان آفریننده نخله خرماست	فَاطِرٌ = اسم فَاطِرٌ = اسم
۱۲	خطبه ۲۱۱	ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ اِزْتِنَاقِهَا	سپس از آن (آب) طبقاتی آفرید، آن گاه هفت آسمان را بعد از آنکه به هم پیوسته بود از آن باز کرد	فَطَرَ = فعل ماضی
۱۳	نامه ۵۲	وَ صَلُّوا بِهِمْ الْمَغْرِبَ حِينَ يَفْطِرُ الصَّائِمُ	و نماز مغرب را هنگامی با آنان بخوانید که روزه‌دار افطار کند	يَفْطِرُ = فعل مضارع
۱۴	حکمت ۱۴۵	وَ كَمْ مِنْ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ قِيَامِهِ إِلَّا السَّهْرُ وَ الْعَنَاءُ حَبْدًا نَوْمُ الْأُكْيَاسِ وَ إِفْطَارُهُمْ	و بسا شب زنده‌داری که از شب زنده‌داری چیزی جز رنج و بی‌خوابی به دست نیاورد! خوشا خواب زبرکان، و افطارشان!	إِفْطَارُهُمْ = اسم

۲. چیستی زبان و زبان نهج البلاغه

برای بیان مفهوم «زبان» تعاریف متعددی صورت گرفته که به طور خلاصه می‌توان گفت، گاه منظور از «زبان» اندام ماهیچه‌ای داخل دهان است، گاه به معنای ابزار ارتباط میان انسان‌ها، گاه به معنای لغت و لهجه اقوام و قبایل مختلف و گاه به معنای شیوه تفهیم و تفاهم با دیگران است. (نکونام، ۱۳۹۰: ۳۴) یکی از بهترین تعریف‌هایی که از «زبان» صورت گرفته عبارت است از: «مفهوم زبان به توانایی خاص انسان برای ایجاد ارتباط و انتقال مفاهیم به دیگران گفته می‌شود.» (همان، ۳۴)

در ادیان متن محور مانند یهودیت، مسیحیت و اسلام، مقصود از زبان دین «نوع رویکردهای معنایی و چگونگی انتقال مفاهیم» از طرف خداوند برای مخاطبان آن است. (مؤدب، ۱۳۹۳: ۱۸۳) این مفهوم برای متنی مانند نهج البلاغه از سوی اندیشمندان اسلامی تعریف خاصی نشده و از مجموع نظریات علماء در حوزه زبان متون دینی می‌توان گفت: مراد از «زبان نهج البلاغه»، خطابات متن نهج البلاغه است، یعنی این متن به چه نحوی ارتباط را با انسان‌ها ایجاد کرده و در خطابات خود چگونه مطالب را به مخاطبان خود تفهیم می‌کند و به بیان دیگر ایجاد ارتباط و انتقال مفاهیم نهج البلاغه به انسان‌ها به چه صورتی انجام می‌شود. در یک لایه‌ی کلان‌تر می‌توان گفت در بررسی زبان نهج البلاغه، به این موارد پاسخ می‌دهیم که امام علی (علیه السلام) در نحوه مواجهه و مخاطبه با مخاطبان خود (منظور دو نوع مخاطب: اولیه در زمان صدور کلام و ثانویه: کل بشریت بعد از زمان صدور) از چه شیوه‌ای بهره گرفته است؟ ما در بررسی این زبان کاری به عربی و غیر عربی بودن آن نداریم، زیرا بسیاری از انسان‌ها علی‌رغم آنکه به یک زبان و یک لهجه هستند ولی توانایی ارتباط با یکدیگر را ندارند.

۳. ویژگی‌های فطرت، امور فطری و زبان فطری

به منظور تبیین نظریه «فطری بودن زبان نهج البلاغه» می‌بایست، مقدمتاً از ویژگی‌های فطرت، امور فطری و زبان فطری سخن گفت تا ببینیم تا چه اندازه زبان نهج البلاغه با آن ویژگی‌ها همسو و منطبق است.

«فطرت» نوعی سرشت و آفرینش خاصی است که ویژه‌ی انسان بوده و به طور مشترک در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد. فطرت غیر از «طبیعت» است که در همه‌ی موجودات مادی و بدون روح حیوانی وجود دارد و همچنین غیر از «غریزه» است که تنها در حیوانات و در بُعد حیوانی انسان وجود دارد. بر این اساس امور فطری به اموری اطلاق می‌شود که مختص به نوع خلقت و آفرینش انسان بوده که همان بینش شهودی انسان نسبت به هستی محض و کمال مطلق است (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۴). و به

همین خاطر است که بینش و گرایش فطری انسان براساس اندیشیدن در کمال مطلق و هستی محض شکل گرفته و این امر دارای ارزش حقیقی و ملاک رشد و کمال انسان تلقی شده است. تفاوت بین انسان و دیگر موجودات نیز از همین طریق شناخته می‌شود (همان: ۲۶-۲۷). فطریات انسان دو نوع است: یکی در ناحیه‌ی شناخت‌ها، درک‌ها و دریافت‌ها و دوم در ناحیه‌ی خواست‌ها و میل‌های انسان. منظور از شناخت‌های فطری یک سلسله‌ی معلومات فطری و غیر اکتسابی در انسان‌ها و نیز اصول مشترک تفکرات در همه‌ی انسان‌ها است؛ به این معنا که انسان در این دنیا متوجه آن معلومات می‌شود ولی در دانستن آنها نیازمند به معلم و نیازمند به صغری و کبری چیدن و ترتیب قیاس دادن یا تجربه کردن و امثال اینها نیست، مانند این قضایا که «کل از جزء بزرگتر است». خواست‌ها و امیال فطری در انسان‌ها دو نوع است: جسمی و روحی. خواست‌های جسمی، تقاضاهایی است که صد در صد وابسته به جسم باشد، مثل میل به گرسنگی یا خوردن. این خواست‌ها غالباً با عنوان امیال غریزی عنوان می‌شود که اکتسابی نیستند. در عین حال یک سلسله‌ی خواست‌هایی در درون انسان است که روحی بوده و در ادبیات دینی با امیال فطری عنوان می‌شود، مانند میل به حقیقت‌جویی و عشق و پرستش و... (سبحانی تبریزی، ۱۳۸۲: ۱۶۷/۱-۱۹۹)

مقصود از «امور فطری» اموری است که ریشه در فطرت انسان داشته باشد یعنی آنچه که نوع خلقت و آفرینش انسان اقتضای آن را داشته و مشترک بین همه‌ی انسان‌ها باشد. به بیان دیگر امور فطری عبارت است از ابعاد مختلف فطرت انسانی. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۴)

امور فطری دارای چندین ویژگی است که عبارت‌اند از:

- أ) عمومیت: منظور از عمومیت یعنی امور فطری فراگیر و همگانی بوده زیرا حقیقت همه‌ی انسان‌ها با آن سرشته شده است.
- ب) ثبات: ثابت و پایدار و تغییر ناپذیر است. با فشار و تحمیل نمی‌توان امور فطری را زایل کرد، لذا تغییرپذیر نخواهد بود و ثابت و پایدار است گرچه ممکن است تضعیف شود.
- ج) مراتب داشتن: امور فطری علی‌رغم آنکه اصل فطرت ثابت است، دارای مراتب هستند، و ذو مراتب بودن امور فطری و شدت و ضعف داشتن آن با ثبات فطرت منافاتی ندارد.
- د) تجرد: فطرت انسان نحوه‌ی خاص وجود نفس انسانی است و از آنجا که نفس انسان غیر مادی است، فطرت انسان و امور فطری او نیز غیر مادی خواهد بود.

ه) درونی بودن: معرفت و آگاهی‌های علمی و امور فطری به طور عام، در نهاد او تعبیه شده است نه مانند علم حصولی که از بیرون آمده باشد.

و) غیر اکتسابی: امور فطری محصول علم حضوری است و لذا به تعلیم و تعلم نیاز ندارد؛ گرچه هدایت و رشد و شکوفایی آن به راهنمایی و هادی نیازمند است؛ چنان‌که بی‌توجهی و غفلت یا تغافل از امور فطری باعث خمود فطرت می‌شود.

ز) تعلق به قلب: فطرت و امور فطری، به «قلب» انسان مربوط می‌شود نه ذهن او. محل ادراکات و گرایش‌های انسان قلب او بوده و ذهن محل صورت‌های ادراکی او است. قلب مخزن حقایق و اسرار الهی است که با ریاضت، زنگارها و حجاب‌هایش کنار می‌رود.

ح) فراحیوانی و ارزشی بودن: چون فطرت به انسان اختصاص دارد و دارای جنبه‌ی فراحیوانی است؛ از این رو، تمام امور فطری همگی خیر و از فضایل انسان شمرده می‌شوند و هیچ‌یک از شرور ریشه‌ی فطری ندارد و اعمال زشت و ناپسند انسان‌ها را نمی‌توان به حساب فطرت و سرشت انسانی گذاشت.

ط) ملاک تعالی و ارزشمندی حقیقی: امور فطری - خواه در ناحیه‌ی بینش و خواه در ناحیه‌ی گرایش - بر اساس تفکر و توجه به کمال مطلق و هستی محض است، لذا از ارزش حقیقی برخوردار بوده و ملاک تعالی و رشد و کمال انسان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۶-۲۸، ۶۱-۶۲، ۳۲۵، ۳۵۳؛ سبحانی تبریزی، ۱۳۸۲: ۱/۱۶۷-۱۹۹؛ خسروپناه، ۱۳۹۳: ۱۰۱/۲-۱۲۳؛

مطهری، ۱۳۸۵: ۳/۳۸۳-۳۹۸؛ حاجی صادقی، ۱۳۸۴: ۵۳-۷۴)

با توجه به ویژگی‌های برشمرده، مشخص است که فطرت و امور فطری نه منحصر به اقلیم و مکان است که با تغییر آن دگرگون شود، نه در زمان خاصی محصور است تا با گذشت آن، سپری گردد و نه در معرض حوادث واقع می‌شود که با تحول رخدادها فرسوده گردیده و تغییر یابد. امور فطری و فطرت بر هر محیط، هر زمان و هر مکان مشرف بوده و بر هر سنت و رسم و رسوم قومی و نژادی حاکم است. تنها زبانی که این ویژگی‌ها را دارد و عامل هماهنگی جهان بشریت است، «زبان فطرت» است، زیرا فرهنگ عمومی و مشترک همه‌ی انسان‌ها بوده و هر انسانی با آن آشنا و از آن بهره‌مند است. این زبان از اصل هویت انسان برخاسته و این هویت انسانی حتی در صورت دگرگونی‌های اعتقادی، نژادی و... تغییر نمی‌کند. (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۲۹) از جمله نمونه‌های زبانی که به طور همگانی و عمومی در وجود انسان‌ها نهفته است و مختص به یک زمان یا افراد خاصی نیست، زبان خواب و زبان علم است به



این معنا که هرکس در عمر خود از کودکی تا پیری خواب‌های فراوانی می‌بیند که از برخی از آنها خوشحال و شادمان شده و از برخی دیگر غمگین یا وحشت‌زده می‌شود. صحنه‌های متفاوت این رؤیاهای که با چشم درونی انسان مشاهده می‌شود، از زبان و ادبیات مشترکی برخوردار است که هیچ ارتباط منطقی با اقلیم و زمان ویژه‌ای نداشته و در شرق و غرب عالم، اگر فرح‌بخش است برای همگان نشاط می‌آورد و اگر رعب‌آور است همه را متأثر می‌سازد و انسان‌ها برای فهم این زبان مشترك هیچ آموزش ویژه‌ای ندیده‌اند. زبان علم نیز این‌گونه است و حقیقت مفاهیم علمی همچون علم ریاضی، نه عربی است، نه عبری، نه فارسی و نه لاتین، نیازی به زبان گفتاری برای وصول به حقایق مفهومی در علم ریاضی ندارد (همان: ۱۹۳)

۴. ادله فطری بودن زبان نهج البلاغه

در خصوص نظریه فطری بودن زبان روایات به‌طور عام و زبان نهج البلاغه به‌طور خاص تاکنون هیچ مقاله، کتاب یا نظریه‌ای اظهار نشده است؛ ولی با توجه به خصوصیات امور فطری و زبان فطری که در بخش قبل ذکر شد، می‌توان نظریه فطری بودن زبان نهج البلاغه را در دو بُعد «فطری بودن زبان نهج البلاغه از حیث روش» و «فطری بودن زبان نهج البلاغه از حیث محتوا» تبیین نمود.

۴-۱. فطری بودن زبان نهج البلاغه از حیث محتوا

نهج البلاغه از حیث محتوا ویژگی‌های زبان فطری و امور فطری را دارا است، از این‌رو می‌توان آن را از حیث محتوا، دارای زبان فطری دانست. برخی از ادله و براهین این ادعا عبارت است از:

(أ) عمومیت و جهانی بودن زبان نهج البلاغه؛

عمومیت و جهانی بودن آن است. این بدان معناست که یگانه‌زبانی که عامل هماهنگی جهان بشری است و فرهنگ عمومی و مشترك همه انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها بوده و هر انسانی از آن بهره‌مند است و هیچ فردی نمی‌تواند بهانه بیگانگی با آن را مطرح کند و بر طبق آیه ۳۰ سوره مبارکه روم خداوند متعال آن را از هر گزندی مصون داشته است زبان فطرت است. امام علی علیه السلام این منطق و این نوع زبان را به‌خوبی می‌شناسد تا جایی که در آخرین روزهای عمر شریفشان نوع فطرت توحیدی خویش را در عبارتی می‌فرماید:

«الْأَوَّلُ وَإِنَّهُ سَيَأْمُرُكُمْ بِسَبِّي وَالْبَرَاءَةُ مِنِّي فَأَمَّا السَّبُّ فَسُبُّنِي فَإِنَّهُ بِي زَكَاةٌ وَلَكُمْ مَجَاهِدَةٌ وَأَمَّا الْبَرَاءَةُ فَلَا تَكْبَرَةٌ وَأَمِنِّي فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْحِجْرَةِ؛

آگاه باشید! به‌زودی معاویه شما را به بیزاری و بدگویی من وادار می‌کند، بدگویی را به هنگام اجبار

دشمن اجازه می‌دهم که مایه بلندی درجات من و نجات شماست، اما هرگز در دل از من بیزاری نجوید که من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم‌تر بوده‌ام.» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: خ ۵۷، ۹۲) ^۱ در این عبارت امام (علیه السلام) در مقام نهی از تبری جستن از ایشان با تکیه بر عبارت «فانی ولدت علی الفطرة» نوع خاص فطرت توحیدی‌شان را بیان می‌کنند. درحالی که طبق آیه قرآن (الروم/۳۰) و روایات اسلامی، همه‌ی انسان‌ها بر فطرت توحید متولد می‌شوند این فطرت توحیدی خاص امام (علیه السلام) به این معناست که بسیاری از انسان‌ها تحت تأثیر پدر و مادر غیر موحد یا جوامع شرک آلوده از راه توحید و فطرت وجودی‌شان منحرف می‌گردند؛ درحالی که امام (علیه السلام) در آغوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرورش یافت و از دست او غذا می‌خورد و در سایه‌ی وجودی ایشان تربیت می‌شد؛ به گونه‌ای که کمترین غبار شرک و جاهلیت عرب بر دامان او ننشست و از پدری موحد و مادری باایمان متولد شد (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۶۴۵/۲-۶۴۶) آن‌هم در زمانی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوران آمادگی برای رسالت را می‌گذراند و صدای فرشتگان را شنیده و نور عالم بالا را مشاهده می‌کرد.^۲

ب) فطری بودن دین لازمه‌ی فطری بودن معارف دینی از جمله نهج البلاغه؛

قرآن کریم اصل و اساس دین را امری فطری می‌داند و می‌گوید:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَائِمُ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الروم/۳۰)؛

«پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» از آیه شریفه روشن می‌شود که: اولاً فطرت مختص به انسان است و فقط انسان دارای فطرت است؛ زیرا فطرت از ابتکارات قرآن است و فقط یک بار و آن هم در همین آیه آمده است. ثانیاً دین الهی بر اساس فطرت و سرشت آدمی است و ثالثاً فطرت و سرشت آدمی تغییرناپذیر است و رابعاً دین الهی دینی استوار

۱. اشاره دارد به موضوع دستورالعمل‌های معاویه برای لعن علی (علیه السلام)؛ پس از آن که معاویه به عراق تسلط یافت، به تمام شهرهای اسلامی آن روز دستورالعملی را فرستاد که در خطبه‌ها و نماز به امام علی (علیه السلام) ناسزا بگویند و به تدریج برای بنی امیه عادت شد تا آن که عمرو بن عبدالعزیز در دوران خلافت خود این عادت ناپسند را ریشه‌کن کرد.

۲. طبق نقل ابن ابی الحدید آن سالی که علی (علیه السلام) در آن تولد یافت همان سالی است که مقدمات رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن سال شروع شد؛ به گونه‌ای که صدای زمزمه‌ی توحید را از لابه‌لای سنگ‌ها و درختان می‌شنید و پرده‌ها از مقابل چشم او کنار رفت و نورهای تازه و افراد تازه‌ای (فرشتگان) را مشاهده می‌کرد ولی هنوز دستور خاصی به آن حضرت داده نشده بود. از این رو پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن سال را «سنة الخیر و البركة» نامید. (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۱۴/۴-۱۱۶)

است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۱۴۵-۲۰۸؛ مطهری، ۱۳۷۶: کل کتاب) بر اساس این آیه شریفه در دینی که متناسب و سازگار با فطرت انسانی باشد، دگرگونی نخواهد بود و هماهنگی با فطرت، دلیل روشن استواری و استحکام این دین است همچنین طبق نظر مفسران ذیل این آیه و روایات متعدد، اسلام دین فطرت خوانده شده است، زیرا فطرت انسان اقتضای آن را دارد و به سوی آن راهنمایی می‌کند و خداوند متعال این دین را برای بندگانش خواسته است تا بندگان عمل خود را چه فعل و چه ترک، با آن تطبیق دهند. (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۲۸۹) برای نمونه احکام اسلام به عنوان یکی از معارف دینی طبق نظر اندیشمندان، منطبق بر فطرت انسانی بوده و بر اساس مصلحت و مفسده‌ای می‌باشد که در شرایط زمانی و مکانی مختلف، ثابت و لایتغیر است. (صیوحی، ۱۳۷۹: ۳۴) حال که دین اسلام به عنوان دین فطرت مورد تأکید قرار گرفته، از علائم حقانیتش آن است که مفاهیم و معارف آن به فطرت و سرشت بشری منطبق باشد. نهج البلاغه به عنوان یکی از معارف اصیل اسلامی در بردارنده‌ی مفاهیم حقیقی اسلام بوده و چون دین اسلام منطبق بر فطرت است، می‌بایست مطالب و محتوای این کتاب نیز با فطرت و سرشت انسانی منطبق باشد. لازم به ذکر است همه‌ی معارف و مفاهیمی که در کتب ذکر شده این ویژگی را ندارد، چه بسا که بسیاری از آنها منشأ دینی نداشته و برداشت‌های شخصی افراد است که به اسم معارف دینی در کتاب‌ها جلوه‌گر شده است.

ج) زبان نهج البلاغه، زبان فرهنگ مشترک انسان‌ها؛

زبان نهج البلاغه و مردمی بودن آن به معنای سخن گفتن به فرهنگ مشترک مردم است. انسان‌ها گرچه در لغت و ادبیات از یکدیگر بیگانه‌اند و در فرهنگ‌های قومی و اقلیمی نیز باهم اشتراکی ندارند، اما در فرهنگ انسانی که همان فرهنگ فطرت پایدار و تغییرناپذیر است، باهم مشترک‌اند و امام (علیه السلام) همچون قرآن کریم با همین فرهنگ با انسان‌ها سخن می‌گوید، مخاطب آن فطرت انسان‌هاست و رسالت آن شکوفا کردن فطرت‌هاست و از این رو زبانش برای همگان آشنا و فهمش میسر عموم بشر است. فطری بودن زبان دین اسلام مشتمل بر قرآن و سنت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) که بر اساس فرهنگ مشترک انسان‌ها است، در چهره افراد شاخصی همچون سلمان فارسی، بلال حبشی، اویس قرنی و عمار و ابوذر حجازی متجلی است؛ زیرا در پیشگاه وحی و رسالت که ظهور تام وحدت خدای سبحان است، تعدد زبان، نژاد، اقلیم، عادات و آداب و دیگر عوامل گوناگون بیرونی مقهور اتحاد فطرت درونی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۵۳-۴۵۴) بر همین اساس می‌توان گفت یکی از نشانه‌ی فطری بودن زبان نهج البلاغه این است که همین اشخاص که در کنار رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) گرد هم جمع شده بودند بعد از ایشان

در کنار امام علی علیه السلام ماندند و اگر کلام و منطق امام علیه السلام برخلاف آموزه‌های توحیدی و جهانی قرآن و سنت که مطابق با فطرت است می‌بود؛ قطعاً چنین افرادی در کنار امام نمی‌ماندند.

علوم موجود در جهان اعم از عقلی و نقلی هر یک در رشته‌ای خاص تدوین شده است و به گروهی ویژه اختصاص دارد. اهل همه‌ی زبان‌ها و قومیت‌ها این علوم را نمی‌فهمند و از آن بهره‌مند نمی‌شوند، ولی زبان نهج البلاغه همگانی است چون بر اساس فرهنگ مشترک آدمیان و دل‌وجانشان سخن می‌گوید. (همان: ۳۵۳-۴۵۴) از این رو اشخاصی از غیر عرب و حتی غیرمسلمان شیفته‌ی این کلام می‌شود؛ تاجایی که دانشمندان مسیحی در این باره اظهاراتی دارند. استاد امین نخله، دانشمند و روزنامه‌نگار مسیحی، می‌گوید: هرگاه کسی بخواهد بیماری نفس خود را درمان کند، باید به گفتار امام در نهج البلاغه روی آورد و راه و روش زندگی را از پرتو این کتاب ارزشمند بیاموزد. (حسینی خطیب، ۱۳۶۷: ۱۱۰/۱-۱۱۱)

د) زبان هدایتی نهج البلاغه؛

زبان نهج البلاغه در جهت هدایت همه انسان‌ها در همه اعصار است. خداوند در قرآن و در تبیین قلمرو رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ/۲۸)

و ما تو را جز [به سَمَت] بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم، نفرستادیم؛ لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند. در این آیه رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله جهان‌شمول و ابدی و کتاب او جهانی و جاودانه و قوم او نیز همه افراد بشرند، نه گروهی از مردم حجاز. از این رو قلمرو انذار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز، همه افراد بشر معرفی شده است و اختصاصی به عصری یا اقلیمی مخصوص و یا نژادی ویژه ندارد. امام علی علیه السلام هم که در حقیقت ادامه‌دهنده‌ی مسیر نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده و کلام او تفسیر قرآن و سنت است به جهت هدایت همگان از زبانی منطبق با فطرت آدمیان بهره گرفته است؛ زیرا این زبان فقط می‌تواند برای همگان مفید و سودمند بوده و احدی از آن بی‌نیاز نیست و همگان نیازمند بهره‌مندی از معارف آن هستند.

ه) ذو مراتب بودن زبان نهج البلاغه؛

معارف نهج البلاغه، مراتب فراوانی دارد و علی‌رغم آنکه امام علیه السلام در دوران حضور پر برکت خویش با زبان عرف عام زمان خویش، با مردم سخن می‌گفتند ولی در عین حال سخن ایشان تنها به یک مرتبه و آن هم متناسب با مردم عصر خویش نیست و امام علیه السلام سخن خود را برای تمامی حق‌جویان تا روز قیامت ابراز داشته‌اند. لازم به ذکر است، خطاب‌های امام علیه السلام مانند «ایها الناس»، «ایها المخلوق السوی»،



«ایها المستمع» و مانند آنها که بیش از ۷۰ مرتبه در نهج البلاغه تکرار شده است، حاکی از آن است که این سخنان تنها ناظر به مخاطب زمان حضور امام علیه السلام نداشته و برای همه‌ی بشریت ایراد شده است. بنابراین سخن گفتن امام علی علیه السلام به زبان فطرت انسان‌ها و عمومی بودن فهم آن بدان معنا نیست که بهره‌ی همگان از بیانات ایشان یکسان است. معارف حدیثی امامان علیهم السلام نیز مراتب فراوانی دارد و هر مرتبه آن، بهره‌ی گروهی خاص است؛ چنانکه وقتی امام علی علیه السلام جملاتی را در وصف حالات متقین به هم‌امام بن شریح که از شیعیان امام علی علیه السلام بود عرض می‌کند او از شدت فهم عمق کلام امام علیه السلام قالب تهی کرده و جان می‌دهد، ولی دیگر افرادی که در آنجا حاضر بودند و سخن امام علیه السلام را شنیدند چنین فهمی پیدا نکرده و حتی یک نفر از آن‌ها در مقام تمسخر به امام علیه السلام عرض می‌کند: چرا (این معارف) با تو چنین نکرد؟ که امام علیه السلام در پاسخ به وی می‌فرماید: «وای بر تو، هر اجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و سبب مشخصی دارد که از آن تجاوز نکند؛ آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است.» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: خ ۱۹۳، ۳۰۶)

و) مشکل بودن فهم برخی از عبارات نهج البلاغه؛

یکی از ویژگی‌های کلام امام علی علیه السلام آن است که علی‌رغم آنکه فهم ظاهری عبارات امام علیه السلام برای همگان قابل درک است، در عین حال فهم برخی از روایات و کلمات امام علی علیه السلام بسیار مشکل است. روایات بسیاری از امامان علیهم السلام راجع به «صعب و مستصعب» بودن برخی از احادیث ایشان، صادر شده که از جمله‌ی آنها کلام امام علی علیه السلام است که می‌فرماید:

«إِنَّ أَمْرًا صَعْبًا مُسْتَصْعَبًا لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَلَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورًا مَيِّنَةً» (نهج البلاغه: خ ۱۸۹)؛

همانا شناخت امر ما کاری است سخت و دشوار، آن را جز عبیدی که خداوند قلبش را برای ایمان امتحان کرده تحمل نمی‌کند، و حدیث ما را فرا نگیرد جز سینه‌های امین، و عقل‌های متین. مشابه این روایت در بیان دیگری به شکل «إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» و «إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ثَقِيلٌ مَّقْنَعٌ» آمده است. (صفار قمی، ۱۴۰۴: ۲۲/۱). «امرنا» در بیان امام علی علیه السلام برخی شارحان به احادیث و کلام امامان علیهم السلام تفسیر شده است (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴: ۱۳/۱۰۶-۱۰۷) و بر این اساس برخی از کلام امام علی علیه السلام برای همگان صعب است. سر این دشواری به دو مسأله برمی‌گردد: نخست آنکه، این مقوله یعنی سخن مشکل فهم و ثقیل، برمی‌گردد به جریان ولایت تکوینی و علم غیبی امامان علیهم السلام که امری کاملاً متفاوت از علم حصولی دانشمندان و علم حضوری عارفان است و همین که

از منشأ علم غیبی امام علیه السلام سرچشمه گرفته باشد سبب می‌شود تا کلام برای انسان‌های عادی سخت و دیرفهم باشد. (مطالعه بیشتر ر.ک: سبحانی، ۱۳۹۳: بخش دوم و سوم؛ جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۱۱-۱۷) علت دیگر به وزن سخن گویی و بلاغت والای امام علیه السلام برمی‌گردد که سبب می‌شود برخی از عبارات سخت و ثقیل و دیرفهم باشند. از همین رو مؤلف نهج البلاغه در پایان بسیاری از خطبه‌ها و نامه‌ها و کلمات قصار، توضیحاتی پیرامون برخی از کلمات و عبارات ارائه می‌کنند که این توضیحات غالباً با عبارت «قال السيد الشریف رضی، قال شریف الرضی» و مانند آنها آمده است. (برای نمونه ر.ک: نهج البلاغه: ن ۲۳، ح ۲۳۵) علت سوم هم آن است که از آنجا که طبق سخن امام علیه السلام «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (همان: ح ۱۴۸) انسان زیر زبان خود پنهان است؛ تجلی متکلم یعنی امام علی علیه السلام در کلام خاص ایشان مطرح است و از آنجا که دستگاه فهم و ادراک و ادبیات بشر، قادر به تحمل تجلی متکلم را ندارد، برای مخاطبان سخت است که با علوم ادبی و قوانین معانی، بیان و بدیع پی به مقصود اصلی متکلم فراطبیعی آن بروند و به مقصود نهایی او به طور عمیق واقف شوند.

ز) اختصاصی بودن زبان فطری نهج البلاغه، به لحاظ بهره‌برداری؛

نهج البلاغه اگرچه کتابی جهانی است و اختصاصی به عصر یا منطقه یا گروهی خاص ندارد؛ اما همه‌ی انسان‌ها توفیق بهره‌گیری از آن را ندارند؛ چراکه به تعبیر قرآن گناه و تبهکاری، الحاد و تقلید باطل از گذشتگان قفل قلب آدمی بوده و انسان را از فهم دقیق معارف اهل بیت علیهم السلام که از معارف قرآن سرچشمه گرفته است بازمی‌دارد؛ اما کسانی که فطرت خویش را حفظ کرده باشند، چه مانند سلمان از ایران و یا مانند بلال از حبشه و یا همانند عمار و ابوذر از سرزمین حجاز و یا مانند مالک اشتر از یمن و یا مانند جورج جرداق مسیحی معاصر از لبنان برخاسته باشند، همه از کلام او بهره‌مند می‌شوند؛ زیرا بیان امام علیه السلام اختصاصی به اقلیم یا نژاد خاصی ندارد، بلکه عامل هدایت و رحمت برای همه انسان‌ها در همه‌ی زمان‌هاست. یکی از دستمایه‌های لازم برای استفاده از معارف علوی، آن است که فرد دارای فطرت پاک از گناه و آلودگی‌ها باشد. اگر فردی فطرت توحیدی خود را با عناد بر گناه، تبهکاری و الحاد تیره کرده باشد، نمی‌تواند از کلام امام معصوم علیه السلام که تجلی تفسیر قرآن است، بهره‌برد، درست به مانند کافری که از اساس خدا را قبول ندارد، به قرآن به عنوان یک حقیقت مبین و روشن‌نگر نگاه نمی‌کند. از این رو اگرچه کلام امام علیه السلام در راستای امامت برای بشریت بودنش، هدایت عمومی را در پی دارد، ولی تقوا و طهارت روح در فهم کلام امام علی علیه السلام و زبان نهج البلاغه شرط است. در همین نهج البلاغه، چه بسا کسانی همچون معاویه، بارها و بارها مورد خطاب اختصاصی امام علیه السلام قرار می‌گیرد ولی بدلیل خباثت

درونی و فطرت آلوده شده به گناه او، ذره‌ای نفع نبرده و تا آخر در مقابل امام علیه السلام ایستاده و نافرمانی می‌کند. (ر.ک: نهج البلاغه: ن ۶، ۷، ۹، ۱۰، ۱۷)

ح) زبان نهج البلاغه، زبان احیاء و تقویت‌کننده فطرت؛

کلام امام علی علیه السلام در راستای احیاء یا تقویت فطرت انسان‌ها است و این امر از اهداف عمل به دین شمرده می‌شود؛ چنانکه امام در خطبه‌ی ۱ و در بیان اهداف بعثت انبیاء می‌فرماید:

«وَأَصْطَلَىٰ سُجَّاتَهُ مِنْ وَلَدِ أَنْبِيَاءٍ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ... فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ وَاتَّزِلَهُمُ أَنْبِيَاءُهُ لِيَسْتَأْذُواهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكَّرُواهُمْ مَنْسِي نِعْمَتِهِ»؛

«ذات وارسته‌ی الهی از فرزندان آدم علیه السلام پیامبرانی را برگزید... تا میثاق فطرت توحیدی را از آنان مطالبه کنند و نعمت‌های از یادرفته‌ی خداوند را به یادشان آورند.» (شریف الرضی، ۱۴۱۴: خ ۱، ۴۳)

اینکه در زبان امام علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام شکوفایی فطرت صورت می‌گیرد از اهداف کلام آن معصومان علیهم السلام است، ولی به این نکته باید توجه داشت که بیان هدف سخن تمامی ابعاد زبان آن را روشن نمی‌کند و لذا باید مشخص شود که امام علی علیه السلام برای رسیدن به این هدف از چه ساختارها و روش‌هایی بهره گرفته است. نظریاتی که در حوزه‌ی زبان دین مطرح گردیده مانند زبان نمادین، زبان عرفی یا فرا عرفی، زبان قوم، زبان اسطوره‌ای و تمثیلی بیشتر ناظر به ساختار سخن هستند که در جای خود باید بحث شود ولی توجه به فطرت به‌عنوان نگاه انحصاری برای تبیین زبان نهج البلاغه کافی نیست.

۴-۲. فطری بودن زبان نهج البلاغه از حیث روش

نهج البلاغه از حیث روش نیز برخی خصوصیات و ویژگی‌هایی دارد که منطبق با ویژگی‌های فطرت و زبان فطری است. برخی از مهمترین آنها عبارت است:

أ) زبان نهج البلاغه، زبان حکمت و موعظه؛

بر طبق آیه شریفه «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»؛

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما! و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن! پروردگارت، از هر کسی بهتر می‌داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت‌یافتگان داناتر است. (النحل / ۱۲۵) «حکمت»، «موعظه» و «مجادله»، سه روش مختلف مربوط به نحوه سخن گفتن است. «حکمت» از ماده «حکم» - در معنای بازداشتن و منع - به معنای رسیدن به حق و واقع به

واسطه علم و عقل است. از ویژگی‌های حکمت آن است که جهل و نادانی را از انسان باز می‌دارد. (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۹۱/۲-۹۲) و موعظه از ریشه «وعظ» به معنای نصیحت و اندرز دادن به عاقبت یک کار است. (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۴۶۶/۷) در «حکمت» انسان به‌وسیله‌ی علم و عقل به حق و حقیقت چیزی پی می‌برد، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۲۴۹) اما در «موعظه»، کارهای نیک به گونه‌ای یادآوری می‌شود که با شنیدن آن بیان، قلب شنونده نرم شده و در نتیجه تسلیم می‌گردد. (فراهیدی، ۱۴۱۰: ۲۲۸/۲) در این آیات نخستین گام در دعوت به سوی حق استفاده از منطق صحیح و استدلال‌ات حساب شده است، زیرا فعالیت در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل‌های خفته در این مرحله وجود دارد. دومین گام در طریق دعوت به راه خدا «موعظه» است؛ یعنی استفاده کردن از عواطف انسان‌ها؛ چرا که موعظه، و اندرز بیشتر جنبه عاطفی دارد که با تحریک آن می‌توان توده‌های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت حکمت از «بُعد عقلی» وجود انسان استفاده می‌کند و موعظه حسنه و نیکو از «بُعد عاطفی». (مکارم شیرازی، ۱۳۸۵: ۱۱/۴۵۵-۴۵۶) انسان‌ها غالباً فواید و آثار خوبی و بدی اعمال را به حکم الهام الهی و فطرت حق‌گرایی درونی و نیز تعلیم و آموزش می‌دانند، ولی به دلیل گرایش‌های نفسانی از آنها غافل شده و فراموش می‌کنند؛ از این رو، روش سخن‌گویی بر اساس موعظه، سبب بیدار کردن فطرت آدمی و یادآوری نعمت‌های فراموش شده و برانگیختن عقول بشری می‌گردد (طباطبائی، ۱۳۹۰: ۱۲۰/۱۴)؛ امام علی (علیه السلام) این روش سخن‌گویی، را روش پیامبران بالاخص پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بیان کرده («فَبَالِغْ فِي النَّصِيحَةِ وَ مَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ وَ دَعَا إِلَى الْحُكْمَةِ وَ الْمُوعِظَةَ الْحَسَنَةَ» (نهج البلاغه: خ ۹۸)؛ پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) در نصیحت و خیرخواهی نهایت تلاش را کرد، و آنان را به راه راست راهنمایی، و از راه حکمت و موعظه نیکو، مردم را به خدا دعوت فرمود.) و خودشان نیز از همین روش برای بیان معارف الهی بهره می‌گیرند تا جایی که امام (علیه السلام) تأثیر وعظ و موعظه را بسیار زیاد دانسته و در ماجرای همام بن شریح، حضرت پس از بیان تفصیلی صفات متقین و از دنیا رفتن همام در اثر شنیدن آن صفات، در پایان خطبه متقین می‌فرماید:

«أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَهَكَذَا صَنَعَ الْمُوَاعِظُ الْبَائِعَةُ بِأَهْلِهَا» (همان / خ ۱۹۳)؛

من از ابتدا نسبت به وضع این مرد نگران بودم. سپس فرمود: آیا موعظه بلیغ و بالغ اینگونه بر افراد اثر می‌گذارد؟!

بدون تردید محتوای کلام امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه با فطرت پیوند عمیقی دارد؛ به این معنا که

غایت آن پرورش فطرت توحیدی و محتوای آن ناظر به نیازهای فطری است؛ روش سخن‌گویی امام علیه السلام نیز بر حکمت و موعظه‌ای استوار است که موافق فطرت بوده و یکی سیراب‌کننده‌ی عقل و دیگری آرامش‌بخش دل است؛ از این رو هرگاه این معارف درست عرضه شود دل‌ها آن را می‌پذیرد؛ از این رو می‌توان گفت زبان نهج البلاغه در برخی حوزه‌ها، از حیث روش بر روش موعظه و حکمت استوار است که از مظاهر زبان فطری است.

(ب) زبان نهج البلاغه، زبان استدلال، تعقل و منطق؛

یکی از روش‌هایی که برای بیان سخن و اقناع مخاطب استفاده می‌شود، بهره‌گیری از روش استدلال عقلی، فکری و منطقی است. با بررسی‌های دقیق لغوی و اصطلاحی واژگان «عقل» و «فکر» مشخص می‌شود این مفاهیم، با نفس و فطرت انسان، ارتباط قوی‌ای دارد. مفهوم «عقل» به معنای خودنگهداری و بازدارندگی نفس از قبائح و ورود در مفاسد است و «فکر» به معنای حرکت نفس برای جداسازی صحیح از سقیم است. با این وصف می‌توان گفت هم «عقل» و هم «فکر» در حقیقت برای بازیابی معلومات فطری در انسان‌هاست، چراکه صحیح و سقیم و خیر و شر در فطرت انسان نهادینه شده است و خود فطرت استفاده از این روش‌ها را برای بازیابی خیر و شر در انسان تأیید می‌کند. به بیان خلاصه می‌توان گفت عقل عبارت است از: «تطبیق و تقیید نفس با معرفت حاصل از تفکر فطری». اگر انسان بخواهد عملکرد صحیحی در حوزه تفکر و تعقل داشته باشد، نباید از خود روی‌گردان باشد، بلکه بالعکس می‌بایست به فطرت خود توجه داشته باشد و آفرینش خود را به یاد آورد و بعد از شناخت فطری دقیق از خود، به مبارزه و جهاد با نفس پرداخته تا بتواند با فکر و تعقل صحیح نفس را به فطرتش هدایت کند. (ر.ک: باب‌پور گل‌افشانی، اسفندیار؛ ۱۳۹۲: ۷۵-۹۸) با این وصف می‌توان گفت استفاده صحیح از روش تعقل، تفکر و منطق در سخن‌گویی زمانی است که منتج به رجوع انسان به فطرت گردد و انطباق با فطرت داشته باشد. عقل و مشتقات آن در بیش از ۶۰ موضع در لابلای جملات مختلف نهج البلاغه پراکنده است و امام علیه السلام ضمن بهره‌گیری از این روش برای اقناع مخاطب، به تأیید عقل و خرد و اندیشه پرداخته و از ثمرات آن، روشنگری و هدایت انسان‌ها برمی‌شمرد:

«كَفَّاكَ مِنْ عَقْلِكَ مَا أَوْصَحَّ لَكَ سُبُلَ غَيْبِكَ مِنْ رُشْدِكَ» (نهج البلاغه: ح ۴۲۱)؛

از فایده خردت تو را همین بس، که راه و بیراه را بر تو روشن سازد.

در نهایت باید گفت اگر منظور از فطری بودن روش سخن امام علیه السلام در نهج البلاغه، سخن گفتن با قلب و دل است؛ حقیقت آن است که اولاً در نهج البلاغه از روش‌های عقلی برای ایراد سخن نیز بهره گرفته شده است؛ ثانیاً طبق آنچه گفته شد، آن عقل و فکری در ادبیات دینی صحیح و ممدوح است که در راستای فطرت باشد؛ ثالثاً اساساً تأکید امام علیه السلام بر بهره‌گیری از عقل خود مؤیدی بر آن است که

محدود کردن زبان نهج البلاغه فقط به فطرت آن هم معنای سخن موافق با دل، سخنی ناتمام است و باید با ذکر دیگر ویژگی‌های زبان این کتاب، تکمیل گردد.

ج) زبان نهج البلاغه، زبان طبیعت انسانی و غریزه؛

فرق فطرت با غریزه کلمه غریزه در در نهج البلاغه موارد متعددی به کار رفته است از جمله:

«المنشی اصناف الأشیاء بلا رویه فکراً آن الیها، ولا قریحه غریزه أضمراً علیها»

(نهج البلاغه: خ ۹۱) موجودات را بدون احتیاج به تفکر و اندیشه و بدون غریزه‌ای که در درون

پنهان داشته باشد ایجاد کرد.

در اینجا با توجه به محتوای خطبه، غریزه با فطرت یکسان شده و از آن تعبیر به سرشت شده است. اشتراک بین فطره و غریزه این است که هر دو جنبه‌ی عمومی و همگانی دارند، یعنی در همه افراد دیده می‌شوند درعین حال وجه اختلافشان در ۲ چیز است: اول آنکه غریزه هم از اختصاصات حیوان است و هم انسان، مثلاً غرایز و نیازهای اولیه چون میل به خوراک و پوشاک و نیاز جنسی هم در حیوان یافت می‌شوند و هم در انسان، در حالی که امور فطری مختص به انسان است و دوم آنکه غریزه پایه و مبنای بیوشیمیکی و فیزیولوژیکی دارد در حالی که امور فطری از چنین ویژگی برخوردار نیستند به‌عنوان مثال برای غریزه جنسی می‌توان پایه‌ای فیزیولوژیکی چون هورمون‌ها را سراغ گرفت، در حالی که برای میل به زیبایی و میل به راستی و درستی نمی‌توان پایه فیزیولوژیکی جستجو کرد. (نصری، ۱۳۹۴: ۱۶۹)



لازم به ذکر است با توجه به اینکه زبان غریزه نیز در همه‌ی انسان‌ها در طول تاریخ مشترک است، نباید بین زبان غریزه و زبان فطرت هم‌معنایی صورت گیرد. زبان فطرت به معنای زبان غریزه نیست و با آن همسو بوده و در عرض آن قرار می‌گیرد. زبان غریزه و فطرت در همگانی و جاودانه بودن وجه اشتراک دارند اما فطرت در عرض طبیعت و غریزه است. اگر ویژگی‌های موجودات زنده را بر اساس نوع آن‌ها دسته‌بندی کنیم می‌توان گفت طبیعت به بُعد نباتی، غریزه به بُعد حیوانی و فطرت به بُعد انسانی اطلاق می‌شود بر این اساس زبان فطرت در عرض زبان غریزه و طبیعت قرار می‌گیرد. با توجه به اینکه فطرت را به معنای گرایش‌ها و شناخت‌های غیراکتسابی مخصوص انسان‌ها ذکر می‌کنند، لذا آنجاهایی که امام علیه السلام به منظور حرکت دادن گروهی از مردم، لذت‌های مادی بهشت یا عذاب‌های مادی جهنمیان را ذکر می‌کند، از زبان غریزه استفاده کرده است که در بسیاری از خصوصیات همچون مشترک بودن و تغییر ناپذیری با زبان فطرت یکسان است.

د) زبان نهج البلاغه، زبان سخن بر اساس قوهی ذوق و خیال و عاطفه انسان‌ها؛

انسان‌ها دارای غریز، عواطف، انفعالات، احساسات، امیال و انگیزه‌ها و کیفیات نفسانی و روانی زیادی هستند که همگی آنها جزو امیال فطری بشر تلقی می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۴: ۵۹)

«عاطفه»؛ نوعی میل فطری در انسان است که جهت آن به‌سوی غیر می‌باشد؛ یعنی میل دیگر خواهی است و فرق عاطفه با غریزه در روان‌شناسی همین است. غریزه میلی است که جهت آن به‌سوی خود انسان است (خودخواهی)؛ مانند غریزه جنسی یا غریزه غذاطلبی که انسان به‌وسیله آنها، لذت و سودی را به سمت خود جلب می‌کند، اما جهت عاطفه به‌سوی غیر است؛ مثلاً، عاطفه مادری میلی است که در مادر نسبت به فرزند وجود دارد و مادر براساس این میل، دوست دارد سودی به فرزند خود برساند یا ضرری را از او دفع کند. عواطف دیگر مثل عاطفه شخص نسبت به برادر و خواهر خود نیز ماهیتاً همین گونه‌اند. (غرویان، ۱۳۷۹: ۱۵۷-۱۵۸) البته درست است که عاطفه، میلی است که جهت آن به‌سوی دیگری است، اما در نهایت، خود انسان نیز پس از ابراز عاطفه نسبت به غیر، در خود احساس شادی و لذت می‌کند و از اشباع و اعمال عاطفه خود، خُرسند می‌شود. نکته مهم این است که خود میل عاطفی و ذات و ماهیت آن، در جهت غیردوستی است، نه خود دوستی. در عین حال، نتیجه نهایی آن مانند هر میل دیگری، حصول لذت در نفس است. عاطفه از ویژگی‌های فطری و مثبت انسانی است که مؤمنان به داشتن آن ترغیب شده‌اند. (همان: ۱۵۸-۱۵۹) خداوند متعال در سوره مبارکه ماعون، تکذیب دین را به کسی نسبت داده که از انسانیت خارج شده و یتیم را به شدت از خود می‌راند. این یعنی فطرت انسانی حکم می‌کند که انسان نسبت به یتیم عاطفه داشته باشد و این امر، شرط انسانیت است. (الماعون: ۱-۲؛ سجادی، ۱۳۷۸: ۷۹)

یکی از مظاهر بروز عواطف، متون ادبی هستند که همین ویژگی سبب شده تا متون جاودانه‌ای گردند که اقشار مختلف ملت‌ها در طول تاریخ، آنها را مطالعه و حفظ نمایند. هر متن ادبی از چهار عنصر عاطفه، خیال، اندیشه و اسلوب تشکیل می‌شود که از این میان دو عنصر خیال و عاطفه باعث انگیزش احساسات مخاطب می‌شود و متن او را جذاب می‌کند. (پروینی، ۱۳۸۰: ۱۶۸) عنصر عاطفه یا احساس در متن ادبی، زمینه درونی و معنوی شعر و عنصر بنیادین در شکل‌گیری هر اثر ادبی است و از همین رو بررسی آن بیش از عناصر دیگر متن ادبی ضروری است. (همان: ۱۷۳-۱۷۴)

عنصر خیال یعنی آفرینش هنری که انسان در اندیشه خود از ارتباط دادن اشیاء با یکدیگر صورت و شکل جدید ارائه می‌کند که نشان‌دهنده‌ی حالت خاصی باشد، به این کار ذهن، قدرت تخیل گفته

می‌شود. (همان، ۱۸۰) وجود این دو عنصر و سخن‌گفتن بر روش عاطفه و احساس و خیال، سبب می‌گردد تا انسان به سمت آن کشش پیدا کند. قرآن کریم بارها در تبیین آموزه‌های اخلاقی از این روش، به مثابه‌ی روشی همسو با زبان فطرت بهره‌جسته است؛ برای نمونه آنجا که قرآن می‌خواهد زشتی غیبت را با روش تخییل به تصویر بکشد زبان فطرت زیباطلب و زشت‌گریز او مخاطب قرار داده و می‌فرماید:

«وَلَا يَنْبَغُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا يَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ» (الحجرات/ ۱۲)

و بعضی از شما غیبت بعض نکند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده‌اش را بخورد؟ از آن کراحت دارید.

امام علی (علیه السلام) در نهج البلاغه در موارد متعددی از روش تخییل و برانگیختن احساس و عواطف بهره می‌گیرد تا میل فطری مخاطب را برانگیزاند. برای نمونه در یک مورد، امام (علیه السلام) مردمان دوران عثمان را در سالهای آخر عمر او، همچون مسافرانی به تصویر می‌کشد که راه را گم کرده و در بیابانی تفتیده، از سویی به سوی دیگر سرگردان‌اند. در همین حال آنان به سبب اینکه جگرشان از شدت تشنگی می‌سوزد، در طلب آب، جای‌جای زمین را حفر می‌کنند اما هرچه بیشتر زمین را می‌کنند، کمتر به مقصودشان می‌رسند؛ تا آنکه امام (علیه السلام) از راه می‌رسد و آن تشنگان را از چشمه‌سار گوارای خود سیراب نموده و به منزل مقصود می‌رساند. (نهج البلاغه: خ ۴؛ محمدقاسمی، ۱۳۸۶: ۸۸) همین ویژگی زبان نهج البلاغه است که جورج جرداق مسیحی در وصف نهج البلاغه می‌گوید: «آیا درباره نهج البلاغه تحقیق کرده‌ای؟ نهج البلاغه، از فکر و خیال و عاطفه آیاتی به دست داده است که تا انسان هست و تا فکر و خیال و عاطفه انسانی وجود دارد، با ذوق بدیع ادبی و هنری انسان پیوند خواهد داشت... فکر و خیال و عاطفه از ویژگی‌های فطری زبان مشترک بین انسان‌هاست.» (جرداق، ۲۰۱۰: ۲۸۵-۲۸۸)^۱

ه) زبان نهج البلاغه، زبان بلیغ و فصیح؛

^۱ . همچنین سید عبدالزهراء حسینی خطیب در کتاب مصادر نهج البلاغه و اسانیده، نمونه‌هایی از گفته‌های متفکران را درباره نهج البلاغه از نظر ظاهر و معنا آورده است (حسینی خطیب، ۱۳۶۷: ۱/ ۱۰۵-۱۱۹)؛ سید عبدالعزیز طباطبایی، یک شماره از سلسله مقالات «فی رحاب نهج البلاغه» را تحت عنوان «ما قبل فی نهج البلاغه من نظم و نثر» به نظر علماء و دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان پیرامون نهج البلاغه اختصاص داده و در آن ۲۹ منظومه و ۲۲ کلام منثور در تجلیل از نهج البلاغه آورده است (ر.ک: طباطبایی، ۱۴۱۴: ۶۰-۱۱۰)؛ محمود صلواتی در شناخت نهج البلاغه، نیز قطعاتی از کلمات صاحب‌نظران را در این باره ارائه نموده است (صلواتی، ۱۳۷۶: ۱۵۱-۱۶۳)؛ محمد مهدی علیقلی در سیمای نهج البلاغه، دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی و مسیحی را درباره نهج البلاغه بیان نموده است. (علیقلی، بی‌تا: ۷۷-۱۰۵)؛ همچنین در هفته‌نامه گلستان قرآن، نهج البلاغه از نگاه متفکران جهان معرفی شده است. (نویسندگان، ۱۳۷۹: ۱۱)

فطرت انسان زیبایی طلب است و هنر لازمه‌ی انتقال این زیبایی است. پیامبر خدا ﷺ قرآن را زیبا می‌خواندند تا حتی قشر سیاه جامعه هم به آن جذب میشد. شعر نیز به دلیل برجستگی فصاحت و بلاغتش، زبان فطرت است. بسیاری از مطالب و حقایق زیبا و دلنشین‌اند، اما در عین حال زمانی زیبایی آنها کامل می‌گردد که در قالب و شکلی زیبا و دلکش (فصاحت و بلاغت) ارائه شوند، یعنی افزون بر مضمون و محتوا ساختار گفتار نیز می‌بایست نغز و زیبا باشد. این ویژگی فطری درون انسانها سبب می‌شود تا حتی کسانی که مخالف محتوا و مضمون سخن باشند، جذب زیبایی ظاهری کلام شده و آن را بشنوند. اساساً یکی از دلایل برجسته و مهم در کشش افراد به سمت نهج البلاغه، همین جنبه‌های زیبای بلاغتی و فصاحتی آن است تا جایکه بسیاری از اهل سنت و حتی غیر شیعیان مجذوب این زیبایی ظاهری گردیده و به تمجید و مدح آن پردازند. چنانکه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی، دانشمند، مؤرخ و شارح نهج البلاغه می‌گوید: «امام علی علیه السلام پیشوا و سرور سخنوران و بُلغاست، کلام او را به حق از سخن خداوند فروتر و از کلام مخلوق فراتر دانسته‌اند. ارزش سخنان او را همین نشانه بسنده است که فنون سخنوری و نویسندگی را همگی مردم از او آموخته‌اند.» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۶/۱-۷) زیبایی کلام امام علی علیه السلام به حدی است که سید رضی وقتی به عبارت: «تَحَقَّقُوا تَلَحُّقُوا» (نهج البلاغه: خ ۲۱) سبکسار شوید تا به مقصد برسید» می‌رسد این چنین از آن تمجید می‌کند: «اگر این گفتار با صرف نظر از سخن خداوند و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با تمام گفتارها سنجیده شود بر آنها برتری داشته و گوی سبقت را از همه آنها ربوده است. هیچ سخنی به کوتاهی و پرمغزی و ژرفایی و زلالی سیراب آفرین این جمله شنیده نشده است.» بدون تردید بخشی از این عظمت و جایگاه نهج البلاغه، آن است که زبان فصیح و بلیغ نهج البلاغه همسو با زبان فطرت بوده و در کنار بلندای مفهوم و مضمون سخن، از شکل زیبا، نغز، دلنشین و آهنگین بهره گرفته و همین ویژگی زیبایی طلب فطری در انسانها سبب کشش و جذب آنها برای شنیدن و قبول محتوا و مضامین این کتاب گردیده است.

در مقام جمع‌بندی و در مجموع می‌توان گفت نهج البلاغه هم در محتوا و هم در روش ناظر به فطرت سخن گفته است و زبان نهج البلاغه به دلیل جهانی بودن، مردمی بودن، سخن گفتن به فرهنگ مشترک مردم و سخن گفتن در جهت هدایت همه انسانها در همه اعصار و... زبان فطری است که غایت آن پرورش فطرت توحیدی است و محتوای آن منطبق با فطرت و ناظر به نیازهای فطری است؛ ولی در عین حال نباید ابعاد دیگر این زبان را نفی کرد و زبان نهج البلاغه را منحصرراً زبان فطری برشمرد؛ چراکه زمینه‌ی اشکالاتی همچون جدایی دین و علم و مسائلی از این قبیل می‌شود.

نتایج:

مهمترین نتایج این مقاله به اختصار عبارت است از:

- (أ) فطرت در لغت به معنای شکافتن چیزی و ظاهر شدن است که بر چگونگی وقع یک فعل دلالت دارد که بعداً معنای آفرینش را هم به خود گرفته است.
- (ب) فطرت در اصطلاح به معنای ساختار وجودی انسان است؛ ساختاری که خداوند انسان را بر مبنای آن آفریده است و این مقوله با گذر زمان و تحول سنت‌ها و آداب و رسوم اجتماعی از آفت‌های اختلاف و تبدیل محفوظ مانده است.
- (ج) ویژگی‌هایی همچون تحمیلی نبودن معرفت و آگاهی و بینش فطری و نیز گرایش‌های عملی انسان، فراگیر و همگانی بودن و متوجه هستی محض و کمال مطلق بودن از ویژگی‌های امور فطری به شمار می‌رود.
- (د) دیدگاه «زبان فطرت»، از جمله نظریات مهم که در حوزه‌ی زبان دین است که تاکنون در خصوص زبان قرآن توسط آیت‌الله جوادی آملی مطرح گردیده و انطباق و اثبات آن در خصوص «زبان نهج البلاغه» نخستین بار در این مقاله انجام گردیده است.
- (ه) منظور از زبان در اصطلاح «زبان نهج البلاغه»، لغت و خط و نگارش» نبوده و مراد، دستیابی به مقصد و منظور اصلی و نیز تبیین شیوه گفتار گوینده‌ی سخن است.
- (و) بحث «زبان نهج البلاغه»، به عنوان یکی از مباحث مربوط به حوزه زبان دین و زبان متون دینی است که مراد از آن، خطابات متن نهج البلاغه است، یعنی این متن به چه نحوی ارتباط را با انسان‌ها ایجاد کرده و در خطابات خود چگونه مطالب را به مخاطبان خود تفهیم می‌کند.
- (ز) زبان نهج البلاغه، هم از حیث محتوا و هم از حیث روش، زبان فطری است.
- (ح) برای اثبات فطری بودن زبان نهج البلاغه از حیث محتوا، ۸ دلیل شامل عمومیت و جهانی بودن زبان نهج البلاغه؛ فطری بودن دین لازمه‌ی فطری بودن معارف دینی از جمله نهج البلاغه؛ زبان نهج البلاغه، زبان فرهنگ مشترک انسان‌ها؛ زبان هدایتی نهج البلاغه؛ ذومراتب بودن زبان نهج البلاغه؛ مشکل بودن فهم برخی از عبارات نهج البلاغه؛ اختصاصی بودن زبان فطری نهج البلاغه به لحاظ بهره‌برداری؛ زبان نهج البلاغه، زبان احیاء و تقویت‌کننده فطرت قابل ذکر است.

ط) زبان نهج البلاغه به دلیل بهره‌گیری از روش حکمت و موعظه؛ استدلال، تعقل و منطق؛ گریزه و طبیعت انسانی؛ سخن بر اساس قوه‌ی ذوق و خیال و عاطفه انسان‌ها و فصاحت و بلاغت، از حیث روش نیز دارای زبان فطری می‌باشد.

منابع:

- قرآن کریم، ترجمه: محمد مهدی فولادوند، ۱۴۱۸ق، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- نهج البلاغة، شریف الرضی، محمد بن حسین، ۱۴۱۴ق، تصحیح: صبحی صالح، قم: هجرت.
۱. ابن فارس، أحمد، ۱۴۰۴ق، معجم مقاییس اللغة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۲. ابن أبی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، ۱۴۰۴ق، شرح نهج البلاغة، تصحیح: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: مکتبة آية الله المرعشی النجفی.
 ۳. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، تصحیح: جمال الدین میردامادی، بیروت: دار الفکر - دار صادر.
 ۴. جرداق، جورج، ۲۰۱۰م، الامام علی علیه السلام صوت العدالة الإنسانية، بیروت: مطبوعات دارالاندلس.
 ۵. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵ش، فطرت در قرآن، قم: نشر اسراء.
 ۶. حسینی خطیب، سید عبدالزهراء، ۱۴۰۵ق، مصادر نهج البلاغة و اسانیده، بیروت: دارالزهراء (علیها السلام).
 ۷. خسروپناه، عبدالحسین، ۱۳۹۳ش، مسائل جدید کلامی و فلسفه دین، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص) علیه السلام.
 ۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، مفردات الفاظ القرآن، بیروت: دار الشامیة.
 ۹. ساجدی، ابوالفضل، ۱۳۸۳ش، زبان دین و قرآن، قم: مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
 ۱۰. -----، ۱۳۹۲ش، زبان قرآن با نگاهی به چالش های کلامی تفسیر، تهران: سمت.
 ۱۱. سبحانی تبریزی، جعفر، ۱۳۸۲ش، مدخل مسائل جدید در علم کلام، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
 ۱۲. سبحانی، سید محمد جعفر، ۱۳۹۳ش، منابع علم امامان شیعه علیه السلام، تهران: مشعر.
 ۱۳. سعیدی روشن، محمد باقر، ۱۳۸۵ش، تحلیل زبان قرآن و روش شناسی فهم آن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۱۴. -----، ۱۳۸۹ش، زبان قرآن و مسائل آن، تهران-قم: سمت-پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
 ۱۵. صفار قمی، محمد بن حسن، ۱۴۰۴ق، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیه السلام، مصحح: کوچه باغی، قم: مکتب آية الله مرعشی نجفی.
 ۱۶. صلواتی، محمود، ۱۳۷۶ش، شناخت نهج البلاغه، قم: نشر خرم.

- ۱۷ . طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۹۰ش، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
- ۱۸ . -----، ۱۴۱۶ق، *نهاية الحكمة*، قم: مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين.
- ۱۹ . طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲ش، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، مصحح: فضل الله یزدی طباطبایی، هاشم رسولی محلاتی. تهران: ناصر خسرو.
- ۲۰ . علیقلی، محمد مهدی، بی تا، *سیمای نهج البلاغه*، اصفهان: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت (علیهم السلام).
- ۲۱ . فرستخواه، مقصود، ۱۳۷۶ش، *زبان قرآن*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۲ . فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۱۰ق، *کتاب العین*، قم: نشر هجرت.
- ۲۳ . مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۱ش، *پیش نیازهای مدیریت اسلامی*، تحقیق: غلامرضا متقی فر. قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۲۴ . -----، ۱۳۸۴ش، *به سوی خودسازی*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۲۵ . مطهری، مرتضی، ۱۳۷۶ش، *فطرت*، تهران: انتشارات صدرا.
- ۲۶ . -----، ۱۳۸۵ش، *مجموعه آثار شهید مطهری*، تهران: انتشارات صدرا.
- ۲۷ . مکارم شیرازی، ناصر، بی تا، *تفسیر نمونه*، تهران: دار الکتب الإسلامية.
- ۲۸ . -----، ۱۳۸۵ش، *پیام امام شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه*، تهران: دارالکتب الإسلامية.
- ۲۹ . مؤدب، سیدرضا، ۱۳۹۳ش، *مبانی تفسیر قرآن*، قم: دانشگاه قم.
- ۳۰ . نصری، عبدالله، ۱۳۹۴ش، *مبانی انسان شناسی در قرآن*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- ۳۱ . نکونام، جعفر، ۱۳۹۰ش، *درآمدی بر معناشناسی قرآن کریم*، قم: دانشکده اصول دین.

مقالات

- ۳۲ . اعرابی، غلامحسین؛ جعفری، اسمر، ۱۳۹۵ش، «چیستی، چرایی و چگونگی زبان قرآن»، *مجله پژوهشنامه قرآن و حدیث*، شماره ۱۸، بهار و تابستان.

- ۳۳ . باباپور گل افشانی، محمدمهدی؛ اسفندیار، قدیر، ۱۳۹۲ش، «معناشناسی واژگان عقل و تفکر در ارتباط با مفهوم فطرت در قرآن»، *فصلنامه فلسفه و کلام اسلامی آینه معرفت*، تهران: دانشگاه شهید بهشتی. تابستان.
- ۳۴ . باستانی، زینب، ۱۳۸۵ش، «زبان قرآن». *مجله نبیات*، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (علیه السلام). شماره ۵۱. پاییز.
- ۳۵ . پروینی، خلیل، ۱۳۸۰ش، «نگاهی به متن ادبی و اجزای تشکیل دهنده آن»، *مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، تابستان و پاییز.
- ۳۶ . ترکمانی، حسینعلی؛ محمدی، جواد؛ آشناور، مهدی، ۱۳۹۲ش، «بررسی تحلیلی خاستگاه‌های ادبی و زبانشناختی بحث «زبان قرآن» در دوره معاصر». *فصلنامه پژوهش‌های ادبی-قرآنی*، اراک: دانشگاه اراک. دوره ۱، شماره ۲، تابستان.
- ۳۷ . جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۰ش، حیات عارفانه امام علی (علیه السلام). *فصلنامه قبسات*، شماره ۱۹، زمستان.
- ۳۸ . حاجی صادقی، عبدالله، ۱۳۸۴ش، «فطری بودن گرایش به دین». *نشریه قبسات*، شماره ۳۶.
- ۳۹ . خوش‌منش، ابوالفضل، ۱۳۹۲ش، فطری بودن زبان قرآن. *مجله پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، سال دوم، شماره اول، پاییز و زمستان.
- ۴۰ . سجادی، سید ابراهیم، ۱۳۷۸ش، «شهادت مطهری و دیدگاه‌های تربیتی قرآن». *مجله پژوهش‌های قرآنی*، شماره ۱۷ و ۱۸. بهار و تابستان.
- ۴۱ . صبوحی، حسین، ۱۳۷۹ش، «فطرت ام‌المعارف اسلامی». *مجله کیهان فرهنگی*، سال هفدهم. شماره ۱۶۴. خرداد.
- ۴۲ . طباطبایی، سید عبدالعزیز، ۱۴۱۴ق، فی رحاب نهج البلاغه (۴): ما قیل فی نهج البلاغه من نظم و نثر. *مجله ترانتا*، شماره ۳۴، محرم و صفر و ربیع‌الاول.
- ۴۳ . فاضلیان، سیدجواد، ۱۳۹۲ش، هماهنگی زبان نهج البلاغه با زبان قرآن. *مجله پژوهش علوم انسانی*، شماره ۳۴، پاییز و زمستان.
- ۴۴ . لسانی فشارکی، محمد علی؛ اکبری راد، طیبه، ۱۳۸۵ش، «کاربرد روش‌های معناشناسی در قرآن کریم». *مجله صحیفه مبین*، شماره ۳۹ - زمستان و بهار ۱۳۸۶ش.

- ۴۵ . محمدقاسمی، حمید، ۱۳۸۶ش، «هنر تصویرآفرینی در نهج البلاغه». *مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، سال چهارم. شماره اول.
- ۴۶ . نویسندگان، ۱۳۷۹ش، نهج البلاغه از نگاه متفکران جهان. *مجله گلستان قرآن*. شماره ۲، اردیبهشت.

